روزنامه شرق

حوادث . علم

گزارشی از نهمین دوره مسابقات بین‌المللی ربوکاپ آزاد ایران-۲۰۱۴ صفحه ۸

نگاهی به تاریخچه عصر فضا صفحه ۹

فضانوردان و دشواری‌های زندگی در فضا صفحه ۱۰

میزگردی درباره علل و ریشه‌های فرزندکشی در ایران

کودکان قربانی خشونت والدین

شاهد حلاج

کودک‌کشی یکی از انواع جنایت‌های خانوادگی است که افکارعمومی را به‌شدت تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. سال گذشته چندمورد فجیع از این جنایت‌ها به‌وقوع پیوست و در رسانه‌ها منعکس شد. قتل دو پسر چهارساله به دست پدرشان بعد از جدایی والدین از یکدیگر بیشترین بازتاب‌ها را به‌همراه داشت. در هفته جاری نیز مردی در استان خوزستان دو کودک یک‌ساله خود را به دلیل اختلافاتی که با همسرش داشت زنده‌به‌گور کرد. برای بررسی عوامل، ریشه‌ها، انگیزه‌ها و راهکارها در این معضل میزگردی را با همت فاطمه دانشور - عضو شورای شهر تهران- برگزار کردیم. دکتر سعید معیدفر، دکتر مرضیه ابراهیمی و دکتر کاووس آیینه‌نگینی - مشاور کمیته اجتماعی شورای شهر تهران- در این میزگرد نظرات خود را مطرح کردند. همچنین دکتر زین‌العابدین صفرچی - جامعه‌شناس- نیز در این میزگرد حضور داشت که نظرات او در مطلبی مستقل و جداگانه نقل شده است.

دانشور: چندی قبل شاهد بودیم مردی بعد از جداشدن از همسرش پسران دوقلوی خود را به قتل رساند. اجازه بدهید از اینجا شروع کنیم که چه می‌شود پدری حاضر می‌شود فرزندانش را به قتل برساند؟ در این‌مورد خاص پدر خودش را هم کشته است.

ابراهیمی: فکر می‌کنم برای جواب‌دادن به سوال شما باید اول از خانواده شروع کنیم و بعد ببینیم چه اتفاقاتی می‌افتد که فرد به اینجا می‌رسد که فرزندان خود را به قتل برساند؟ من ابتدا از قتل‌های خانوادگی شروع می‌کنم که انواع مختلفی دارد. این دسته‌بندی با توجه به مواردی که در زندان‌ها وجود دارد یا همسرکشی است که زن، شوهرش را یا شوهر، زن خود را به قتل می‌رساند یا والدکشی است. من در بند زنان خیلی دیده‌ام که افرادی مادرانشان را به قتل می‌رسانند یا قتل‌های ناموسی است که خیلی به بحث فرهنگی برمی‌گردد. باتوجه به مطالعاتی که من داشتم قتل‌های خانوادگی را می‌توان به این سه نوع تقسیم کرد البته مسایل حاشیه ای مانند موادمخدر وجود دارند که باعث این قتل‌ها می‌شوند. همچنین می‌توان علت این قتل‌ها را با توجه به جنسیت فاعل قتل دسته‌بندی کرد. بحث قتل از این جهت مهم است که خشن‌ترین جرمی است که در جامعه اتفاق می‌افتد. خانواده هم مهم‌ترین نهادی است که در اجتماع داریم و اگر خشن‌ترین جرم در مهم‌ترین نهاد جامعه اتفاق بیفتد طبعا تبعات بیشتری خواهد داشت. پایه اصلی که باعث می‌شود در خانواده، جرم یا انحراف اتفاق بیفتد ازهم‌گسیختگی روابط در خانواده است که مهم‌ترین دلایلش دلایل فرهنگی است. خانواده ایرانی با تمام خانواده‌ها فرق می‌کند و همین امر یکسری مشکل به وجود می‌آورد که باعث می‌شود به سمت قتل و جرایم خشن برویم. از جمله اینکه در بعضی از فرهنگ‌ها خشونت علیه زنان، عادی تلقی می‌شود مثلا عادی است که زن از همسرش کتک می‌خورد. از طرفی برخی خشونت را فقط خشونت فیزیکی می‌بینند. یکی از مشکلات فرهنگی ما این است که هنوز خشونت را بازتعریف نکرده‌ایم. خشونت‌هایی فراتر از خشونت‌های فیزیکی هم وجود دارد، خشونت‌های عاطفی و روانی و خشونت‌های جنسی که گاه دلیل نهایی قتل است. بحث خشونت‌های خانوادگی را در تمامی قتل‌های خانوادگی می‌توان دنبال کرد اما در همسرکشی خیلی زیاد است. در والدکشی بیشتر تغییرات جامعه نقش دارد. مثل اینکه فرد آزادی‌هایی پیدا کرده و می‌تواند به افرادی خارج از خانه تکیه کند و این تکیه‌کردن به او اجازه می‌دهد حیات را از نزدیک‌ترین افرادش سلب کند. همچنین در قتل احساس منفی از جمله انتقام، نفرت و حسادت خیلی دیده می‌شود و باید ریشه‌یابی شود که این احساس از کجا آمده است. در دوسالی که با این افراد در ارتباط بودم به این نتیجه رسیدم که آنها به غیر از عده معدودی واقعا انسان هستند؛ انسان‌هایی که شاید شرایطشان با انسان‌های دیگر خیلی فرق کرده و جای تاسف این است که مهم‌ترین جایی که آنها را به سمت آسیب و جرم برده خانواده است. یعنی می‌توان ردپای مسایل و مشکلات خانوادگی را در این نوع قتل‌ها خیلی محسوس دید.

دانشور: آیا آماری در رابطه با قتل‌های خانوادگی وجود دارد؟

ابراهیمی: آمار سال ۸۸، ۴۰ درصد بود.

دانشور: من همیشه گفته‌ام در برنامه‌ریزی مسوولان ما نقش متخصصان و اندیشمندان علوم‌اجتماعی کمرنگ است. به همین دلیل می‌خواهم از آقای معیدفر بپرسم که در این‌مورد خاص چه می‌شود که پدری دست به چنین اقدامی می‌زند که برای عموم قابل فهم و درک نیست؟

معیدفر: این پدیده عوامل متعددی دارد و ممکن است در نقاط دیگر دنیا هم اتفاقات مشابهی رخ بدهد. طبعا اولین علل را باید علل روانشناختی دانست اما این بحث از جایی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که از شکل منحصربه‌فرد به پدیده عمومی تبدیل می‌شود. ما داریم به شکل انبوه با این پدیده مواجه می‌شویم. اینجاست که باید دنبال عوامل جامعه‌شناختی باشیم. ما این نوع خشونت را با اشکال بسیار بد و ناراحت‌کننده می‌بینیم مثل مثله‌کردن زوج. گاهی اوقات فرد در شرایط خاصی قرار می‌گیرد و از کنترل خارج می‌شود و آسیبی به کسی می‌زند که منجر به قتل می‌شود اما وقتی فردی به شکل بسیار بدی این کار را انجام می‌دهد، یک پیام باید از او گرفته شود. مثلا وقتی فرد خودش را به شکل خیلی ساده‌ای می‌کشد به این معناست که دیگر نمی‌خواهد زنده باشد ولی وقتی فردی به بدترین راه مانند سوزاندن خود این کار را انجام می‌دهد پیامی دارد یا وقتی فردی خودش را داخل مترو می‌اندازد، پیامی در رفتار او وجود دارد که این پیام بیشتر یک پیام اجتماعی است. من آمارهایی را در حوزه نیروی انتظامی درآورده‌ام که خیلی وحشتناک است. این آماری است که در اسناد سالانه آماری منتشر شده البته نمی‌دانم مبنای آن چیست. سال ۸۵ قتل عمد در کشور ۱۷۲مورد اعلام شده و سال ۹۱، ۱۸۸۴مورد؛ یعنی قتل عمد در فاصله شش‌سال ۱۱برابر شده است. همچنین مرگ‌های اتفاقی ۱۴برابر شده که خودکشی و موارد اینچنینی هم در آن وجود دارد. ضرب‌وجرح و صدمه‌زدن به دیگران ۱۸برابر، تهدید ۱۸/۸برابر، اجبار و اکراه نزدیک به ۲۷برابر، تظاهر به چاقوکشی ۱۴برابر و مسموم‌کردن عمدی هشت‌برابر، سرقت چهاربرابر و تصادفاتی که در داخل شهر منجر به فوت شده ۳/۵ برابر شده است. آمار حاکی از این است که در این فاصله اتفاقات وحشتناکی افتاده و درواقع آستانه تحمل آدم‌ها به‌شدت پایین آمده و معیارهای تعامل که تنظیم‌کننده روابط میان آدم‌هاست و افراد بر اساس آن با دیگران تعامل می‌کنند به‌هم‌ریخته و نتیجه‌اش چیزی شده است که می‌بینیم. به‌هرحال همه درگیر مشکلاتی هستیم ولی صبر می‌کنیم و تحمل و آستانه تحمل ما بالاست ولی وقتی که شرایط آنقدر بد می‌شود و میزان تعاملات و مبانی و هنجارها قواعد خودش را از دست می‌دهد افراد نمی‌توانند تحمل کنند، آستانه تحملشان به هم می‌ریزد و یک مساله و متلک کوچک موجب درگیری و خشونت می‌شود. به همین ترتیب ماجرا به خانواده می‌آید و وقتی خانواده درگیر فشارهای عمیقی می‌شود، هرچه جلوتر می‌رویم وضع بدتروبدتر می‌شود. در جامعه ما اساسا تمام این فشارها کم‌کم به خانواده می‌ریزد و آنجاست که سرریز می‌کند. جوانان بیکار، مشکلات اقتصادی و افزایش تورم و افزایش شهریه روی سر خانواده خراب می‌شود. از طرفی وقتی خانواده با این‌همه مشکل روبه‌رو شود امکان اینکه بتواند از مشاوره‌های لازم استفاده کند وجود ندارد. بنابراین می‌بینیم که مجموعه این عوامل که بیشتر عوامل اجتماعی و اقتصادی است فشارهای مضاعفی را وارد می‌کنند و باعث می‌شوند ما با یک پدیده اجتماعی روبه‌رو شویم و به‌جای اینکه تعداد معدودی از این قتل‌ها را داشته باشیم هرروز دامنه این موارد افزایش پیدا می‌کند بنابراین ما باید دنبال پارامترهای اجتماعی برای حل این ماجرا باشیم، اگرچه مسایل روانی هم دخیل هستند.

دانشور: دکتر معیدفر به نکته خوبی اشاره کردند و من هم معتقدم آستانه تحمل عمومی جامعه کاهش پیدا کرده است. وقتی که پدری مرتکب قتل آن‌هم به این شکل می‌شود معلوم است که هیچ امیدی ندارد. آستانه تحمل پایین آمده و این اتفاق به اشکال مختلف آثارش را نشان می‌دهد، مثلا افزایش طلاق که در پی آن می‌بینیم بچه‌های بلاتکلیف وجود دارند؛ کودکانی که قرار است آینده‌سازان این کشور باشند. سوال من این است که چه شده آستانه تحمل جامعه پایین آمده. ممکن است همه موارد را اشاره کنیم و مثلا بگوییم بیکاری یا مشکلات اقتصادی یا کاهش اعتماد دلیل آن است. از طرفی در حال حاضر می‌بینیم جوانان رغبتی به ازدواج ندارند و آنهایی هم که ازدواج می‌کنند زندگی‌شان در موارد متعددی متاسفانه خیلی دوام و قوام ندارد آیا اعتماد آسیب دیده، امید از بین رفته یا موارد دیگر؟ بخشی از موضوع ممکن است تاثیرات اجتماعی، مشکلات اقتصادی و تورم مزمن باشد که گریبان کشور را گرفته است و جوانان ما هم به‌غلط یا درست دورنمای امیدانگیزی هم در جامعه نمی‌بینند تا بگوییم بعد از مقطعی این ناامیدی‌ها کاهش پیدا می‌کند و همه‌چیز درست می‌شود. این وضعیت خانواده‌ها را دچار بحران کرده است. به‌هرحال کاهش آستانه تحمل اتفاق افتاده است حال چه باید بکنیم؟

هنوز خشونت را بازتعریف نکرده‌ایم. خشونت‌هایی فراتر از خشونت‌های فیزیکی هم وجود دارد، خشونت‌های عاطفی و روانی و خشونت‌های جنسی که گاه دلیل نهایی قتل است.

در کشور ما که قانون اجازه مداخله را نمی‌دهد مددکار می‌تواند نقش مشاوره را در کنار مادر بازی و مادر را از وضعیتی که در آن زندگی می‌کند آگاه کند

معیدفر: استراتژی ما عمدتا بر خانواده تاکید کرده است یعنی تنها نهادی را که مشروع دانسته خانواده بوده. خانواده در اجتماع هرچه که جلوتر آمده‌ایم کم‌کم از شکل‌های پیشین و سنتی خودش فاصله گرفته و کوچک و کوچک‌تر شده است. اگر به گذشته بازگردید، می‌بینید درست است که خانواده پایه مهمی برای جامعه بوده اما حمایت‌های عظیمی می‌گرفته و حامیان بسیار جدی‌ای داشته و هیچ‌وقت تنها نبوده یعنی خودش در یک خانواده بزرگ‌تر ادغام بوده است و اگر مشکلی برای این اعضا به وجود می‌آمد عده‌ای مشورت می‌دادند و اگر مشکلات اقتصادی بود حمایت می‌کردند یا هر مشکل دیگری داشتند احساس می‌کردند مورد حمایت نهاد بزرگ‌تری به نام خویشاوندان قرار دارند، بنابراین خانواده هیچ‌وقت تنها نمی‌ماند اما هرچه جلوتر آمدیم خودبه‌خود عرصه‌های بزرگ‌تری تحت عنوان طایفه، قوم و خویشاوند و... سست‌تر شد و ما امروز می‌بینیم که به‌هیچ‌وجه عروس نمی‌تواند با مادرشوهرش زندگی کند. این نشان می‌دهد تعداد عرصه‌های بزرگ‌تری که وجود داشت به حداقل می‌رسد و چون بُعد فردگرایانه هم در حال وقوع است فرد نمی‌خواهد دیگری خیلی در زندگی‌اش دخالت کند و خودبه‌خود حمایت‌های آنها را از دست می‌دهد. در نتیجه خانواده امروز خانواده‌ای بسیار کوچک شده است. این خانواده تنها نهاد اجتماعی قدرتمندی است که ما داریم. حال چه کسانی باید از این خانواده حمایت کنند؟ ما غیر از خانواده نهاد بزرگ‌تری نداریم. درواقع دیگر آن نهادهای پیشین نیستند که به کمک خانواده بیایند. از طرفی چون سیستم ما جز خانواده نهاد اجتماعی دیگری را برنمی‌تابد، بنابراین نهادهای قدیم که از بین رفته‌اند و نهادهای جدیدی هم که بتوانند به خانواده کمک کنند وجود ندارند. در نهایت می‌توان گفت امروز تمام بار جامعه روی دوش خانواده است و این درحالی است که خانواده هیچ نوع حمایتی در این زمینه دریافت نمی‌کند. به همین دلیل است که می‌گویم خانواده وضعیتی بسیار بحرانی دارد. در حالی که خانواده تنها نهادی است که بنیان جامعه را نگه داشته است اما با وضعیتی که جلو می‌رویم همانطور که علایمش را ازجمله در خشونت‌های خانگی، طلاق و دیگراتفاقات و حتی عدم میل جوانان به تشکیل خانواده می‌بینیم، خودش در وضعیت بسیار خطرناکی قرار گرفته است. در کشورهای توسعه‌یافته وقتی دو جوان باهم ازدواج می‌کنند درواقع منفعتی در ازدواج می‌بینند، هر دو با هم کار می‌کنند و می‌توانند مخارجشان را فراهم و زندگی‌شان را اداره کنند اما در جامعه ما وقتی پسر جوانی می‌خواهد ازدواج کند می‌بیند که در جامعه کار ندارد چه برسد به خانم‌ها که به‌مراتب میزان اشتغالشان پایین‌تر است. درواقع یک حقوق می‌گیرد و باید دونفر را اداره کند. بنابراین منفعتی برای جوانان ندارد و همه انتظارات در مرحله ازدواج و بعد از ازدواج روی دوش او می‌افتد و جوان عقلانیتی پیدا می‌کند که او را از این کار منع می‌کند.

دانشور: در قتل دوقلوها نوشته‌ای که از پدر به جا مانده است که نشان می‌دهد او می‌خواسته از همسرش انتقام بگیرد. موارد اینچنینی خیلی زیاد است ولی سوال من این است که چرا برخی زنان ما مثل سابق پایبند اصول گذشته نیستند. مثلا در گذشته مادران به‌هیچ‌عنوان فرزندان خود را در محیط خانواده دچار چالش نمی‌کردند، حتی با شرایط و سختی‌های مردانشان کنار می‌آمدند. شاید جامعه در حال عبور از مردسالاری است. خیلی مواقع می‌بینیم برخی خانم‌ها درمورد مردان خانواده به شکلی بی‌انصافی می‌کنند. خود من در چندروز اخیر چهارمورد خودکشی دیده‌ام که به‌خاطر اجراگذاشتن مهر توسط خانم، مرد خودش را حلق‌آویز کرده. در بررسی هر چهارمورد دیدم مقصر خانم است که با بی‌انصافی به همسر خود فشار آورده و او را به مرحله‌ای رسانده است که بخواهد خودش را حلق‌آویز کند. چه اتفاقی در این جریانات اجتماعی در حال وقوع است که باعث شده برخی زنان ما آن پایبندی و تعصبی که در قدیم برای حفظ خانواده وجود داشت را نداشته باشند؟

ابراهیمی: تغییراتی در جامعه رخ داده که یکی از ملموس‌ترین آنها حضور زنان در جامعه است و باعث شده زن در معرض آگاهی‌هایی قرار بگیرد و به‌راحتی بتواند جایگزین پیدا کند. حتی ممکن است زنی در خانه هم آگاهی را کسب کند. شما اگر به گذشته بازگردید می‌بینید که زن در خانواده ارتباطات خانوادگی داشت و فراتر از آن نمی‌رفت و تمام گفت‌وگوی او پیرامون همسرش، مباحث اقتصادی و زندگی‌اش بود ولی وقتی شما امروز با خانم‌ها صحبت می‌کنید می‌بینید آنقدر آگاهی پیدا کرده‌اند که می‌گویند این شرایط را تحمل نمی‌کنم و اگر این را دوست ندارم جایگزینی برایش پیدا می‌کنم. اتفاقاتی زیر پوست جامعه رخ می‌دهد که ما در مقابلش سکوت کرده‌ایم. ازجمله مواردی که کمتر دیده می‌شود خیانت‌های زناشویی است. خشونت‌های خانوادگی به این دلیل است که مرد متوجه می‌شود اتفاقی در خانواده‌اش افتاده و قطعا در فرهنگ ما با آرامش با همسرش صحبت نمی‌کند که تو چرا با فرد دیگری ارتباط داری. در پرونده‌های قتل می‌بینیم زنان معاون مرد دارند و چون انجام قتل با توجه به شرایط روحی‌شان خیلی برایشان راحت نیست باید در قتل هم به فرد دیگری تکیه کنند و در این موارد ارتباطی را شروع می‌کنند. بخش دیگری از ماجرا آسیب‌های شدید روانی و عاطفی است که زن می‌بیند. زن در طول زندگی، چه زمانی که در خانه پدرش و چه زمانی که در خانه همسرش است آسیب‌های بسیار زیادی می‌بیند و به نقطه‌ای می‌رسد که می‌گوید از بچه‌هایم هم می‌گذرم. ما کسانی را داریم که فرزندشان را خودشان می‌کشند، وقتی با آنها صحبت می‌کنیم آدم‌های عجیب‌وغریبی نیستند و فقط می‌گویند ما در آن شرایط دیگر نتوانستیم تحمل کنیم. همچنین بحث انتقام بحث بسیار مهمی است. اگر بگوییم زنان تحصیل نکنند یا سر کار نروند و در جامعه نباشند اصلا نمی‌تواند مشکل را حل کند چون خانمی که اصلا تحصیلات ندارد الان از طریق موبایلش همه اطلاعات را دریافت می‌کند. بحث دیگری که باید در اینجا به آن اشاره شود حق و حقوق قانونی زنان است که به‌شدت در جامعه ما مشکل دارد. راه‌ها را آنقدر برای افراد بسته‌ایم که به ارتکاب قتل می‌رسند. این مشکل برای فرزندان خانواده هم وجود دارد. یک نوجوان هیچ ذهنیتی ندارد که او هم می‌تواند علیه پدر و مادرش شکایت کند. به این جهت ما مشکلات قانونی داریم البته قانون خوب داریم اما به آن عمل نمی‌شود. اگر قانون اساسی را بررسی کنیم، بندهایی که مربوط به خانواده است خیلی شفاف و روشن گفته است که چه‌کاری باید برای خانواده انجام شود. آخرین بحثی که وجود دارد عدم تعامل نهادها با خانواده است. در یکی از مهم‌ترین قتل‌هایی که در تحقیقاتم با آن روبه‌رو شدم خانمی که مرتکب قتل شده بود گفت: «زمانی مرتکب قتل شدم که کمیته امداد کمک‌هزینه‌اش به من را قطع کرد و من نمی‌دانستم با بچه‌هایم چه کنم.»

دانشور: مادر این دوقلوها در توصیه‌ای که به مردم و به‌خصوص جوانان کرده گفته است قبل از ازدواجتان از خدمات مشاوره استفاده کنید. حالا می‌خواهم از دکتر معیدفر بپرسم چرا در حوزه خدمات مشاوره‌ای در کشور ضعف داریم. هنوز بسیاری از خانواده‌ها اعتقادی به مشاوره‌گرفتن ندارند. از طرفی این خدمات در بسیاری مواقع رایگان نیست و باید هزینه زیادی کنید. کشورهایی که در این حوزه موفق بوده‌اند چه کرده‌اند؟

معیدفر: الان اگر شما آماری از دفاتر مشاوره و روانشناسی بگیرید آنقدر که حجم مراجعه زیاد شده است آنها تقریبا دیگر جوابگو نیستند و دیگر نمی‌توانند مشاوره فردی بدهند و در برخی از مراکز مشاوره دیده‌ام کارگروه می‌گذارند. باید بررسی کرد که چرا تقاضا بالا رفته است. همه‌چیز الزاما از کانال مراکز مشاوره قابل حل نیست. شما ملاحظه کنید در همه جای دنیا مراکز مشاوره وجود دارد اما این برای زمانی است که با تعداد محدودی روبه‌رو هستیم ولی زمانی که حجم تقاضا زیاد می‌شود نشان می‌دهد خلأهایی وجود دارد که اول باید آنها را حل کرد. از طرفی در همه دنیا و کشورهای توسعه‌یافته فقط مراکز مشاوره نیستند که به مدد افراد و خانواده می‌آیند بلکه انبوهی از نهادهای مدنی در این زمینه نقش دارند و در حوزه‌های مختلفی مانند قانونگذاری، مددکاری و خیریه‌ای، کمک مالی می‌کنند یا مثلا مادرانی که چنین اتفاقاتی برای آنها افتاده است همدیگر را پیدا می‌کنند و به کمک قربانی‌های بعدی می‌روند.

باید حداقل چنین تشکلاتی شکل بگیرد، آن هم نه در مقیاس بزرگ بلکه به نحوی که مثلا در حوزه قانونگذاری وارد شوند. ما با پذیرش خانواده به‌عنوان یک نهاد مهم تلویحا تا حد زیادی به رییس خانواده که مرد است، اجازه می‌دهیم فرزندش را تادیب هم بکند، برخوردهای خشن هم انجام بدهد و حتی گاهی اجازه می‌دهیم نسبت به همسرش هم اجحافاتی را اعمال کند. مثلا همین که در قانونگذاری گفته می‌شود مشاغل را اول می‌خواهیم به مردان متاهل بدهیم و بعد به مردان مجرد و در آخر اگر چیزی ماند به زنان بدهیم یک نمونه است.

ادامه در صفحه ۱۰

نگاه

مواجهه با بحران

زین‌العابدین صفرچی

به موضوع قتل کودکان به‌دست والدین از دو بُعد می‌توان نگاه کرد، یکی افزایش جرایم و خشونت و مساله بعد موضوع خانواده است. جرایم در جامعه در دوره اخیر افزایش پیدا کرده است؛ جرایمی مانند قتل عمد و ضرب‌وجرح و تهدید و سرقت، جرایم طبقه پایین هستند. از آن طرف جرایمی مانند فساد، ارتشاء، سوءاستفاده از قدرت و اختلاس را در همین دوران داشتیم.

درست است که در این دوره قتل سریالی مثل حادثه پاکدشت را که ۲۰ قربانی داشت ندیدیم اما پرونده‌هایی را با پراکندگی بالا و فراوانی زیاد داشته‌ایم که درواقع تکرار شده‌اند. درواقع به‌نحوی در وضعیت نابسامانی به‌سر می‌بریم که احساس امنیت پایین است و هنجارهای تنظیم‌کننده به‌خوبی عمل‌نمی‌کنند.

امروز جامعه‌شناسان تقریبا اتفاق‌نظر دارند که در وضعیت نابسامانی هستیم که نه روابط زن و شوهر برمبنای ارزش‌های برابر تنظیم می‌شود و نه رابطه کارمند و مراجعان در ادارات و نه روابط مردمی که با هم غریبه هستند.احساس ترس، نگرانی، اضطراب و ناامیدی وجود دارد که البته اخیرا در حال بهترشدن است اما در دوسال گذشته ما چنین وضعیتی را تجربه کردیم. اصلا مساله این نیست که چرا پدری فرزندش را می‌کشد. درست است که این اتفاق تنش‌زا و تکان‌دهنده است اما مسایل بزرگ‌تری در حال وقوع هستند که چون خیلی درگیرشان نیستیم برای ما تکان‌دهنده نیستند و نمی‌بینیمشان، درحالی که در فضایی که ما زندگی می‌کنیم کل سامان اجتماعی دچار بحران می‌شود.

این بحران و اختلال در تمام حوزه‌ها تجربه شده است. اگر بخواهیم به‌طور مشخص در مورد خانواده به‌عنوان بستری که قتل‌هایی در آن اتفاق می‌افتد صحبت کنیم ما با شکلی از تغییر و بحران روبه‌رو هستیم که اسمش را بحران پدرسالاری می‌گذاریم. درواقع فرد در قتل‌های خانوادگی و به‌خصوص قتل‌هایی که توسط مردان اتفاق می‌افتد بیشتر درصدد ترمیم قدرت سرپرست مذکر خانواده است. مثلا در مورد قتل دوقلوها به دست پدر، زن طلاق گرفته حال سوال اینجاست که چرا باید طلاق‌گرفتن برای یک‌نفر آنقدر سخت و غیرقابل پذیرش باشد که در برابر آن دست به قتل بزند. این در چه بستری معنا پیدا می‌کند؟ آیا در طبقه متوسط معنا پیدا می‌کند؟ به نظر من کسانی که دست به این قتل‌ها می‌زنند و حتی قربانیان این قتل‌ها عموما تحصیلات کمتر و به‌لحاظ اقتصادی پایگاه طبقاتی پایین‌تری دارند و از نظر فرهنگی هم در محلاتی زندگی می‌کنند که خشونت را بازتولید می‌کند. وقتی ترکیب این اتفاقات و بحران‌هایی درون آن خانواده وجود دارد می‌توان توضیح داد که چرا این نوع قتل‌ها در حال افزایش هستند. از طرفی ماجرای قربانیان دو مساله دارد که به قبل و بعد از وقوع جرم مربوط می‌شود. ما بحث قبل از وقوع جرم را اصلا در ایران نداریم یعنی رویه‌های ترمیمی که شامل دلجویی و بازسازی مجدد قربانی در مواردی که منجر به قتل نمی‌شود و خانواده قربانی در مواردی که منجر به قتل می‌شود، در میان نیست و قبل از آن ماجرای پیشگیری در حوزه جرایم در ایران بسیار ضعیف است.

ادامه در صفحه ۱۰

گفت‌وگو

گفت‌وگو با فرشید رفوگران، وکیل دادگستری درباره قوانین فرزندکشی

خلأهای قانونی داریم

هرگاه بحث فرزندکشی به میان می‌آید، برخی قوانین موجود در این زمینه را ناکافی می‌دانند و بر این عقیده اصرار می‌ورزند که مجازات‌های موجود برای پدرانی که فرزندان خود را به قتل می‌رسانند نمی‌تواند تاثیر پیشگیرانه داشته باشد. در گفت‌وگو با فرشید رفوگران، وکیل دادگستری به بررسی این موضوع پرداخته‌ایم.

قانون بخش ویژه‌ای را به فرزندکشی یا فرزندآزاری اختصاص داده و آیا قانون‌گذار روی این موضوع تمرکز داشته است؟

متاسفانه قانون خاص و ویژه‌ای که به صورت متمرکز به مقوله فرزندکشی یا فرزندآزاری نگاه کند نداریم و قضات از قوانین عمومی برای مجازات اینگونه مجرمان استفاده می‌کنند. تنها ماده قانونی که به این موضوع اشاره کرده است معافیت پدر و جد پدری از قصاص است البته قانون مادر را مستثنا نکرده است.

در همان ماده مورد اشاره شما اینطور نیست که پدر یا جد پدری در صورت قتل فرزند به‌طور کلی مشمول مجازات نشوند.

پدر و جد پدری مجازات می‌شوند اما مجازات قصاص در مورد آنها وجود ندارد. مطابق قانون آنها باید به ولی‌دم کودک کشته‌شده دیه بپردازند، البته در صورت صلاحدید قاضی و اینکه بیم تجری وجود داشته باشد و با توجه به تاثیری که عمل متهم بر افکار عمومی گذاشته شده است پدر یا جد پدری به تعزیر نیز محکوم می‌شود که باز هم تاکید می‌کنم این محکومیت هم از لحاظ قوانین عمومی است و نه به خاطر فرزندکشی. مثلا استناد قاضی می‌تواند بر این باشد که بیم‌تجری وجود دارد و یا اینکه با عملی که انجام داده در نظم عمومی اخلال ایجاد کرده است یعنی قانونی که برای دیگر موارد قتل استفاده می‌شود در این مورد نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد و قانون جداگانه‌ای در این خصوص وجود ندارد. از نظر من این یک حفره بزرگ در قانون مجازات ماست.

اما قانون در مورد قتل به اندازه کافی سختگیری کرده است.

قانون در مورد قتل‌های دیگر بسیار سختگیر عمل کرده است، در این شکی نیست اما در مورد کودک‌کشی این سختگیری وجود ندارد. آمارهایی که تا به حال منتشر شده این موضوع را نشان داده است که هیچ پیشگیری از طرف قانون در مورد کودک‌کشی وجود نداشته است. پدر و جد پدری با این قانون جسارت بیشتری نسبت به قتل فرزند پیدا کرده، خود را مالک فرزند دانسته و اعمال خشونت علیه او را کاملا حق خود قلمداد می‌کنند در صورتی که اگر پدر و جدپدری معاف از مجازات قصاص شده‌اند به خاطر حرمتی است که اسلام برای والد قایل شده و قصد این نبوده که جسارت قتل به او داده شود. متاسفانه می‌بینیم که برخی همچنان در دوران اعراب جاهلیت زندگی می‌کنند پیش از ظهور اسلام اعراب دختران خود را زنده‌به‌گور می‌کردند، آن هم بر اساس یک رسم، نه به‌عنوان اعمال خشونت. گاهی به‌نظر می‌رسد برخی افراد که در حال حاضر دست به کودک‌کشی می‌زنند از اعراب جاهلیت هم خشن‌تر هستند چراکه آنها بدو تولد کودک و زمانی که رابطه عاطفی بین کودک و پدر به وجود نیامده بود نوزاد دختر را زنده‌به‌گور می‌کردند و حتی در بسیاری از موارد بازهم پدر قدرت این کار را نداشت و سایر مردان خانواده چنین کاری می‌کردند اما می‌بینیم در پرونده اخیر پدری در خوزستان فرزندان دوقلوی خود را در یک‌سالگی زنده‌به‌گور کرده در واقع در شیرین‌ترین روزهای کودکی که رابطه بسیار قوی بین پدر و فرزند در این‌روزها ایجاد می‌شود. این عمل به‌شدت افکارعمومی را جریحه‌دار کرده‌است اما آیا واقعا قانون با تنبیهی که برای چنین مجرمی در نظر گرفته آرامش را به افکارعمومی بازمی‌گرداند.

غیر از قانون مجازات آیا قانون جدید حمایت از کودک و نوجوان به این مساله توجهی داشته است؟

هرچند تصویب این قوانین گامی به سمت جلو است و فعالان حوزه کودک نیز از آن استقبال می‌کنند اما مساله اینجاست که تصویب یک قانون باید بر اساس تحقیقات علوم انسانی باشد. در کشورهای پیشرفته وقتی می‌خواهند قانونی را تغییر دهند یا قانون جدیدی تصویب کنند مدت‌ها روی آن تحقیق و آن را بر اساس نظریه‌های علوم انسانی بررسی می‌کنند تا به این نتیجه برسند که چنین قانونی باعث رشد و اعتلای آن جامعه می‌شود و افکار عمومی نیز آن را می‌پذیرند اما متاسفانه در کشور ما چنین چیزی نیست. در ابتدا قانون را تصویب می‌کنند بدون اینکه بررسی کنند چه نقاط ضعف و قدرتی در آن وجود دارد سپس قانون چندین سال اجرا می‌شود تا نقاط ضعف و قدرتش را نشان بدهد و سپس برای برطرف‌کردن نقاط ضعف آن اقدام می‌شود. به همین دلیل بسیاری از قوانین در عرصه عمل چندان کارساز نیست و باعث کاهش آمار جرم نمی‌شود. متاسفانه در قانون حمایت از حقوق کودک و نوجوان هم اولا بیشتر به جرایم مربوط به خود بچه‌ها پرداخته شده دوم اینکه در خصوص کودک‌آزاری از قوانین عمومی پیروی کرده و سختگیری لازم در این خصوص نشده است.

در چه مواردی مدعی‌العموم می‌تواند وارد اینگونه پرونده‌ها شود؟

مدعی‌العموم می‌تواند به عنوان حافظ حقوق عامه مردم وارد اینگونه پرونده‌ها شود البته در مورد کودکان بد یا بی‌سرپرست این اتفاق می‌افتد اما نمی‌توان از مدعی‌العموم انتظار معجزه داشت. مدعی‌العموم باید ابزار کار را داشته باشد تا بتواند از حقوق عمومی دفاع کند. وقتی ابزاری نیست نمی‌توان انتظار داشت مدعی‌العموم معجزه کند. داشتن قوانین حمایتی و حتی اجرای کامل همین قوانین می‌تواند نقش بسیار موثری داشته باشد. تا زمانی که ما نتوانیم قوانین مورد انتظار افکار عمومی را تصویب کنیم مسلما ورود مدعی‌العموم هم چاره‌ساز نخواهد بود. توجه داشته باشید در کشورهای پیشرفته اگر کودکی عنوان کند پدرش فریاد می‌زند یا حتی به دروغ عنوان کند مورد سوءرفتار قرار گرفته مطابق قانون، دادستانی و مراکز اورژانس اجتماعی وارد شده و تدابیری که امنیت کودک را تامین کند در نظر می‌گیرند و بعد به دنبال دلایل و مدارک اثبات حرف کودک می‌گردند در حالی‌که در ایران اینطور نیست. وقتی کودکی مورد سوءرفتار قرار می‌گیرد مادر باید ثابت کند این سوءرفتار از سوی پدر کودک بوده است و گاه اثبات این مساله ماه‌ها طول می‌کشد و به فاجعه ختم می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۰